موضوع: درباره خاتمیت و پاسخ به برخی شبهات

فلسفه خاتمیت در آثار شهید مطهری

در گفتار قبل فلسفه ختم نبوت در دیدگاه شهید مطهری بیان شد. اصل مطلب ایشان در این باره مورد پذیرش است و در مورد اینکه آیا قبل از حضرت نوح (ع) نبوت تشریعی بوده است یا نه، گفته شد این دیدگاه تمام نبوده و نقدهایی بر آن وارد است.

دیدگاه شهید مطهری درباره فلسفه ختم نبوت تبلیغی

ایشان معتقد هستند که به جای نوبت تبلیغی، امامت مطرح شده است، و فلسفه ختم نبوت تبلیغی این بوده که ماموریتی که آنان داشته اند به علما و فقهای امت اسلامی محول شده است. آن ماموریت عبارت بوده از تبلیغ و تبیین شریعت الهی و اجرای آن. انبیاء تبلیغی این ماموریت را داشتند که شریعت الهی را تبلیغ و تبیین کرده و در صورت امکان اجرا کنند. بعد از پیامبر اکرم (ص) انسان ها از نظر عقلی و علمی به مرتبه ای از رشد رسیدند که می توانستند آن وظیفه که انبیاء تبلیغی انجام می دادند، فقها و علمای امت اسلامی انجام دهند. قبلا این استعداد و آمادگی برای افراد بشر حاصل نشده بود و لذا ناگذیر از آمدن پیامبران تبلیغی بوده است.

ایشان در این باره می فرماید: «تا زمانى بشر نيازمند به وحى تبليغى است كه درجه عقل و علم و تمدّن به پايه‏اى نرسيده است كه خود بتواند عهده‏دار دعوت و تعليم و تبليغ و تفسير و اجتهاد در امر دين خود بشود. ظهور علم و عقل، و به عبارت ديگر، رشد و بلوغ انسانيّت، خود به خود به وحى تبليغى خاتمه مى‏دهد و علما جانشين چنان انبياء مى‏گردند. مى‏بينيم قرآن در اوّلين آيه‏اى كه نازل مى‏شود سخن از قرائت و نوشتن و قلم و علم به ميان مى‏آورد: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ، اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ».

بشر در دوره‏هاى پيشين مانند كودك مكتبى بوده است كه كتابى كه به دستش براى خواندن مى‏دهند پس از چند روز پاره پاره مى‏كند، و بشر دوره اسلامى مانند يك عالم بزرگسال است كه با همه مراجعات مكرّرى كه به كتابهاى خود مى‏كند، آنها را در نهايت دقّت حفظ مى‏نمايد.

زندگى بشر را معمولًا به عهد تاريخى و عهد ما قبل تاريخ تقسيم مى‏كنند. عهد تاريخى از زمانى است كه بشر توانسته يادگارهايى به صورت كتيبه يا كتاب از خود باقى بگذارد و همانها امروز ملاك قضاوت درباره زندگى آن روز است، امّا از عهد ما قبل تاريخ هيچ گونه اثرى كه ملاك قضاوت قرار بگيرد باقى نمانده است.

طلوع و ظهور علم و رسيدن بشر به حدّى كه خود حافظ و داعى و مبلّغ دين آسمانى خود باشد خواه ناخواه به نبوّت تبليغى خاتمه داد. ازاين‏رو است كه پيغمبر اكرم علماى اين امّت را همدوش انبياى بنى اسرائيل يا برتر از آنها مى‏شمارد».[[1]](#footnote-1)

ایشان در اشکالی می فرماید: بشر از نظر بلوغ به مرحله ای رسیده که عالمان دینی نقش انبیاء تبلیغی را دارند اکنون این سوال مطرح می شود که نقش و شان امام چیست؟ « اگر در دوره شريعت ختميّه احتياجى به نبى يعنى كسى كه از طرف خدا ملهَم و موحى‏ اليه و مؤيَّد من عند اللَّه باشد نيست و اين كار را فقها و حكما و علماى امت مى‏توانند انجام دهند و عهده‏دار اين كار هستند، همانها كه پيغمبر فرمود: «عُلَماءُ امَّتى كَانْبِياءِ بَنى اسْرائيلَ‏»، پس چه احتياجى به وجود امام است و از نظر منطق شيعه اين مطلب چگونه توجيه مى‏شود؟ اگر اين جور است پس همان‏طورى كه به پيغمبرانى كه مروّج و مبلّغ دين باشند، داعى الى اللَّه باشند، آمر به‏ معروف و ناهى از منكر باشند احتياجى نيست، به امام معصوم هم احتياجى نيست»[[2]](#footnote-2).

ایشان در پاسخ، مقایسه ای بین امام و نبی انجام داده می فرماید: فرق این دو در برتری مقام نیست بله هر پیامبری بر امت خودش برتر بوده است اما دلیلی بر برتری ایشان بر غیر امت ایشان نبوده اند. تنها دلیل بر افضلیت پیامبر اکرم (ص) بر کل بشر داریم. در مورد ائمه اهل بیت (ع) نیز ادله دلالت بر برتری ایشان بر انبیاء گذشته دارند. این فرق در مورد ارتباط با غیب می تواند باشد اما در بحث ما تفاوتی نمی کند.

نکته: در روایت آمده است که وقتی پیامبر اکرم (ص) صدای ناله شیطان را زمان مبعوث شدند شنیدند به امیرالمومنین (ع) فرمود: «انک تری ما اری و تسمع ما اسمع و لکنک لست بنبی». در برخی روایات هم آمده که ائمه اطهار (ع) هم فرشته وحی را می دیدند و هم صدای ایشان را می شنیدند. نکته ای که در تفاوت این مطلب با وجه اخیر بیان شده این است که انبیاء در مقام وحی شریعت فرشته وحی را می دیدند و صدای او را می شنیدند. اما در مواردی که بحث احکام و دستورات شرعی مطرح نیست، تمثل فرشته وحی برای دیگران هم اتفاق افتاده است.

شهید مطهری می فرماید: فرق اساسی بین امام و نبی این است که امام از آن حیث که امام است نه آورنده شریعت است و نه شان تبلیغ دین را دارد بلکه از آن حیث که امام است شان او مرجعیت علمی در حل اختلافات معرفتی است. اگر امام به امر تبلیغ هم می پردازد مربوط به شان عالم بودن او است. لذا در روایات امام به کعبه تشبیه شده است که کعبه نزد کسی نمی رود، بلکه این مردم هستند که نزد او می روند. این عالمان دین هستند که باید به امام رجوع کنند تا ببینند آیا اجتهادات آنها درست است یا نه. « امام مرجعى است براى حل اختلافات، شاخصى است براى حل اختلافاتى كه منشأ آن هم خود علما هستند. شما در بسيارى از روايات شيعه مى‏بينيد كه مى‏فرمايند: «الْامامُ يُؤْتى‏ وَ لا يَأْتى‏» يعنى امام وظيفه ندارد برود به سراغ ديگران بلكه ديگران بايد به سراغ او بروند. و يا در يك روايت ديگر فرمود: «الْامامُ كَالْكَعْبَةِ» مَثَل امام مَثَل اين كعبه است؛ كعبه نزد مردم نمى‏رود بلكه مردم وظيفه دارند به سراغ كعبه بروند».[[3]](#footnote-3)

در مورد بیان شهید مطهری این نکته مطرح است که آیا در دوران انبیاء تبلیغی عالمانی نبودند که به امر تبلیغ دین بپردازند و آیا اختلافی در میان آنها رخ نمی دانده است؟ پس پیامبران تبلیغی نیز شان مرجعیت را داشتند. قرآن کریم هم سخن از دو اختلاف در زمان انبیاء به میان می آورد: اختلاف در امور زندگی و اختلاف در میان عالمان دین. انبیاء الهی در مورد هر دو اختلاف به داوری می پرداختند. «كانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرينَ وَ مُنْذِرينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فيمَا اخْتَلَفُوا فيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فيهِ إِلاَّ الَّذينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ بَغْياً بَيْنَهُم‏»[[4]](#footnote-4): مردم [در ابتداى تشكيل اجتماع‏] گروهى واحد و يك دست بودند [ و اختلاف و نزاعى در امور زندگى نداشتند ] ، پس [ از پديد آمدن اختلاف ونزاع ] خدا پيامبرانى را مژده دهنده و بيم رسان برانگيخت، و با آنان بر اساس حق كتاب نازل كرد ، تا ميان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند ، داورى كند. [ آن گاه در خود كتاب هم اختلاف شد ] و در آن اختلاف نكردند مگر كسانى كه به آنان كتاب داده شد ، [ اين اختلاف ] بعد از دلايل روشنى بود كه براى آنان آمد.

بنابراین جواب سوال ایشان در مورد فلسفه امامت با وجود انبیاء تبلیغی، کما کان باقی است. پاسخ این است که در زمان انبیاء تبلیغی هم عالمان تبلیغی بوده است اما در حد عالی آن نبوده اند، بلکه خود انبیاء این مسئولیت را بر عده داشتند. این ماموریت پس از پیامبر اکرم (ص) به ائمه طاهرین (ع) سپرده شده است.[[5]](#footnote-5)

مرحوم علامه مجلسی در این باره می فرماید: شاید به خاطر حرمت پیامبر اکرم (ص) که نبوت با ایشان ختم شد، کلا باب نبوت تشریعی و تبلیغی ختم شد و دیگر کسی به نام نبی نامیده نمی شود و اگر کسی کارهای ایشان را انجام می دهد به عنوان امام شناخته می شود. شیخ مفید هم فرموده اند: بعد از نبی مکرم اسلام (ص)، وحی و الهام بر افرادی می شود و باب آن مسدود نیست کما اینکه امامان معصوم (ع) اینگونه بودند، ولی در میان عالمان اسلامی این قرار گذاشته شده که نام آنها را وحی نگویند بلکه تحدیث بنامند تا ما به الامتیازی میان دریافت پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) باشد.[[6]](#footnote-6)

شهید مطهری در کتاب امامت و رهبری می فرماید: ائمه طاهرین (ع) غیر از اینکه مرجعیت علمی در معارف دینی بوده اند، ماموریت بیان دستوراتی از دین که شرایط بیان آنها در زمان پیامبر (ص) نبود و ابلاغ به مردم را نیز بر عهده داشتند.

ادامه بحث انشاءالله در جلسه آینده بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. مجموعه آثار، ج3، ص 174- 176 [↑](#footnote-ref-1)
2. مجموعه آثار، ج29، ص 510-511 [↑](#footnote-ref-2)
3. مجموعه آثار، ج29، ص 512 [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره بقره، آیه 213 [↑](#footnote-ref-4)
5. ر.ک: امامت در بینش اسلامی، فصل فلسفه امامت [↑](#footnote-ref-5)
6. مرآه العقول، ج2، ص 290- 291 ؛ تصحیح الاعتقاد، ص 99- 100؛ اوائل الاعتقادات، ص 67 [↑](#footnote-ref-6)